

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اخلاص در سلوک و مراتب اهل اخلاص

وقتی انسان سالک به عبادت می‌ایستد؛ به نماز می‌ایستد؛ و می‌خواهد وظیفه‌ی بندگی و عبودیت خود را ایفا کند؛ با انسان‌های معمولی فرق می‌کند. انگیزه‌ی اشخاص معمولی یعنی عموم خلق، یا عامّه، در عبادتی که انجام می‌دهند، یا ترس از پیامدهای منفی ترک عبادت، یا طمع به دست‌یابی به فواید عبادت است.

این‌جا بحث خیلی ظریف و لطیفی وجود دارد. فکر نکنید ما این مراحل را گذرانده‌ایم. بگذارید پرده را کنار بزنم. برخی از دوستان پیش من آمده‌اند و بعضی صحبت‌ها را کرده‌اند که آن موقع به آنها صریح نگفتم داستان چیست. اما اکنون، پشت تریبون می‌توانم بگویم؛ چون فرد خاصی مدّ نظرم نیست. همه‌مان را دارم می‌گویم. فردی چند سال در مسیر سیر و سلوک و تهذیب نفس قدم برمی‌دارد؛ ولی هیچ چیز غیر عادی‌یی برایش اتفاق نمی‌افتد و پیش نمی‌آید؛ حتی یک خواب لطیف روحانی و معنوی هم نمی‌بیند. به‌همین علّت در ادامه‌ی راه سست می‌شود. این امر خبر از غیر خالصانه بودن سیر او می‌دهد. ما عبیدیم؛ وظیفه‌ی عبد بندگی کردن و عبادت کردن است. اگر او واقعاً، فقط برای این‌که وظیفه‌ی بندگی را به شایستگی به جا آورده باشد، سیر و سلوک می‌کند؛ هیچ چیز دیگری نباید برایش مهم باشد. ما فقط می‌خواهیم بنده‌ی شایسته‌یی برای خدا باشیم؛ نه هیچ چیز دیگر. نه کشف و کرامات، نه نیل به مقامات، نه

هیچ چیز دیگر؛ در پی و چشم‌براه هیچ چیز نباید باشیم. هم در کتاب «سرّ حق» و هم در کتاب «شراب طهور» این بحث را نوشته‌ام که در سیر و سلوک، یکی از شروط رسیدن به مقصد، خالصانه بودن نیت سالک است. سیر و سلوک می‌کنم؛ صرفاً به خاطر این که وظیفه‌ام است که سیر و سلوک کنم؛ می‌خواهم بنده‌ی پاک‌تری، بنده‌ی شایسته‌تری، بنده‌ی مؤدب‌تری، بنده‌ی مطیع‌تری برای خدا باشم؛ همین و بس. هیچ چیز دیگر فرای آن و ورای آن نمی‌خواهم. اگر سیر و سلوک کنم که صاحب کرامت شوم؛ طیبُ الْأَرْضِ کنم؛ پشت دیوار را ببینم؛ از گذشته و آینده خبر دهم؛ تَصَرُّقَاتِ کنم؛ مریضی شفا دهم و امثال اینها، سلوکم الی الله نیست؛ بلکه این سلوک به سمت کشف و کرامت است. چرا اینها رابه پای خدا می‌نویسی؟ سیر و سلوک می‌کنی که خواب‌های معنوی ببینی؛ سیر و سلوک می‌کنی که مکاشفاتی بین خواب و بیداری به تو دست دهد؛ سیر و سلوک می‌کنی که در حالت بیداری، مشاهداتی داشته باشی؛ این سیر و سلوک به سمت خدا نیست. و اگر آنها ظهور نکرد و تو در ادامه‌ی راه سرد شدی؛ بی‌انگیزه شدی؛ بفهم که انگیزه‌ات خالص نبوده است. اگر آنها ظهور نکرد و تو در ادامه‌ی راه سست شدی؛ بدان که خلوص نداشته‌ای. چون اگر خالص بودی، برای رسیدن به کشف و کرامات و حالات روحی و مقامات معنوی و امثال آن سیر و سلوک نمی‌کردی. وظیفه‌ی عبد بندگی کردن است. تو هم داشتی به وظایف عمل می‌کردی. همین که انسان به چیزهایی که در اثر سیر و سلوک برایش حاصل بشود، چشم‌داشتی دارد؛ حاکی از این است که عملش خالص نیست؛ و خدا عمل غیر خالص را نمی‌پذیرد. «أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ»^۱ خدا سیر و سلوک غیر خالص را نمی‌پذیرد. این مَحَك را دست‌تازان دادم تا میزان خلوصتان در سلوک را بسنجید.

^۱ سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۳.

نمونه بارز چنین خلوصی را قبلاً عرض کرده‌ام که حضرت آیه الله سید علی قاضی طباطبایی رضوان الله تعالی علیه و رحمت و غفران خدا بر او باد، است. در یک پاورقی کتاب «شراب طهور» هم اشاره کرده‌ام^۲. در حالات ایشان نقل شده است که چهل سال سیر و سلوک کردند؛ ولی در طول آن چهل سال، هیچ چیز غیر عادی‌یی برایشان ظهور نکرد. انسانی با این فضل، هم در فقه، هم در حکمت، هم در عرفان نظری، بسیار قوی، فوق‌العاده^۳. چنین شخصیتی چهل سال سیر و سلوک کرده است؛ نه امثال بنده‌یی که در معارف دینی هر را از بر تشخیص نمی‌دهم؛ در طول چهل سال هیچ چیز غیر عادی‌یی برای ایشان ظهور نکرد؛ ولی یک سر سوزن در ادامه‌ی راه سست نشدند. بعضی از ما دو سال است شروع کرده‌ایم؛ می‌بینیم هیچ چیز غیر عادی‌یی ظاهر نشد؛ رها می‌کنیم؛ سرد می‌شویم. پس این که می‌گوییم عوام یا عامه‌ی خلق یا از خوف، یا به طمع، عبادت و اطاعت می‌کنند؛ روشن شد بعضی از اهل سلوک هم جزء همین عوامند. چون طمع، یک وقت طمع مادی دنیوی است؛ مثلاً می‌خواهم دارایی‌هایم برکت پیدا کند؛ یک وقت طمع آخروی است؛ مثلاً می‌خواهم به بهشت برسم و گلابی و سیب و قصر بهشتی به من بدهند؛ جامه‌ی فاخر بهشتی بر تنم بپوشانند؛ همسران بهشتی داشته باشم؛ خدمتکارانی از غلمان بهشتی داشته باشم؛ این هم طمع کارانه است. یک وقت هم کسی به طمع

^۲. مهدی طیب، شراب طهور، ص ۸۷، پاورقی ۳.

^۳. بگذریم از اشخاص بی‌خرد و بی‌معرفی که حرمت مقام ایشان را مراعات نمی‌کنند؛ و بعضاً می‌بینیم در رابطه با ایشان هر یابویی که به ذهنشان می‌آید، به زبان جاری می‌کنند. در بعضی سایت‌های اینترنتی هم به ایشان جسارت‌هایی می‌کنند که قلب انسان خیلی به درد می‌آید. ایشان انسانی است که از نظر دانش فقه در حد مراجع است. فکر نکنید ایشان یک درویش گل مولایی گوشه‌ی یک خانقاه بودند. اغلب شاگردان سلوکی آیه الله قاضی، مجتهد بودند. استاد اصلی ایشان، چه پدرشان مرحوم آیت الله آقا سید حسین قاضی بوده، چه آیت الله آقا سید احمد کربلایی، رضوان الله تعالی علیهما و استاد آیت الله آقا سید احمد کربلایی، آیت الحق آخوند ملا حسین قلی همدانی است. آخوند ملا حسین قلی همدانی فقیه بزرگواری است که پس از رحلت شیخ انصاری، درس خارج جناب شیخ در حوزه‌ی نجف توسط ایشان ادامه داده شد. آخوند ملا حسین قلی همدانی جز مجتهد، کسی را به عنوان شاگرد جلسات عرفانی خود قبول نمی‌کرد. شرط این که کسی در حلقه‌ی تربیت عرفانی ایشان وارد شود، این بود که قبلاً در علم فقه به مرتبه‌ی اجتهاد رسیده باشد.

مقامات معنوی عبادت می‌کند؛ این هم طمع‌کارانه است. در مصمم شدن عامه‌ی خلق برای انجام طاعت و عبادت، یا خوف نقش دارد یا طمع. به تعبیر قرآن: «يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا»^۴

اهل معرفت از این کلاس بالاتر آمده‌اند و از سر خوف و طمع عبادت نمی‌کنند. آنها متأثر از هیبت و تعظیم حقّ متعال عبادت می‌کنند. در حدّ ظرف وجودی خود، به عظمت حق معرفت پیدا کرده‌اند؛ و تحت تأثیر آن عظمت، هیبت حق آنها را گرفته است. خوف از مقام، «وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ»^۵ و هیبت از عظمت حقّ متعال، آنها را به عبادت کردن واداشته است. چون جلال الهی را تا حدودی حس کرده‌اند. در حدیث معروف است؛ فرمودند: «فَاعْبُدْ رَبَّكَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ وَ إِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ»^۶ خدا را طوری عبادت کن، گویا تو داری خدا را می‌بینی؛ و اگر هنوز به این مرتبه نرسیده‌ای که چشم دلت باز شود و خدا را ببینی؛ لاقلاً به نحوی خدا را عبادت کن که احساس کنی خدا با همه‌ی عظمتش دارد تو را نگاه می‌کند. هر دوی این حالات چه هیبتی در فرد ایجاد می‌کند! منِ کم‌تر از هیچ، در برابر آن عظمت بی‌کرانه، چه هیبتی مرا می‌گیرد؟ عبادت اهل معرفت این‌گونه است.

کلاس سوم اهل محبتند؛ اهل جذبه‌اند؛ عزم اهل جذبه، مصمم شدنشان بر عبادت و نیتشان در طاعت و عبادت، شوق و محبت است. آنها از سر اشتیاق و محبت عبادت می‌کنند؛ عبادت عاشقانه می‌کنند؛ به خود عبادت عشق می‌ورزند. حدیث معروفی از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم

^۴. سوره‌ی سجده، آیه‌ی ۱۶.

^۵. سوره‌ی الرحمن، آیه‌ی ۴۶.

^۶. مجلسی، بحار، ج ۶۹، ص ۲۷۹.

در اصول کافی نقل شده است؛ فرمودند: «أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشَقَ الْعِبَادَةَ»^۷؛ برترین مردم کسانی‌اند که عاشق عبادتند. بعد حضرت توضیح دادند که آنها با عبادت، دست به گردن و هم آغوشند؛ در کنار آن می‌نشینند؛ و با آن خلوت می‌کنند؛ آغیار را بیرون می‌کنند. این افراد با عبادت این‌گونه‌اند؛ عبادت معشوق آنها است. «قَوْمٌ عَبْدُوا اللَّهَ حُبًّا لَهُ» گروهی که خدا را از سر محبت عبادت می‌کنند. این عبادت، عبادت اهل جذبه و اهل محبت است.

اما فوق اهل محبت و اهل جذبه، اولیای خدا هستند؛ کسانی که به مقام ولایت رسیده‌اند. عبادت اولیای خدا، حتی عبادت حُبِّی هم نیست؛ آنها از این مرحله هم عبور کرده‌اند. چون در محبت، یک محب داریم؛ یک محبوب داریم. محبت وقتی وجود دارد که مُحِبِّی و محبوبی باشد. اما اگر به جایی رسیدی که دیگر غیری ندیدی؛ یعنی ماسوی الله (هم خودت، هم همه‌ی عالم) در نزدت فانی شد؛ غیری ندیدی؛ عبادتت، عبادت حُبِّی هم نیست. چون در عبادت حُبِّی، باید غیری باشد تا به او محبت داشته باشی و از سر محبت او را عبادت کنی. عبادت اولیاء تبعاً است؛ غیراً است. این شخص عبور کرده است. وقتی به شهود و مشاهده‌ی جمال حق متعال نایل شد و آن جمال را استقلالاً و ذاتاً ملاقات کرد، در حق متعال فانی می‌شود؛ به فنا می‌رسد. همه‌ی هستی را فانی در خدا، همه‌ی افعال را فانی در فعل الله؛ همه‌ی صفات را فانی در صفات الله و همه‌ی ذوات را فانی در ذات الله می‌بیند. غیری نیست؛ نه خودش، نه دیگران، هیچ چیز. خود خداست و بس. عبادت خالص به معنای مطلق کلمه، عبادت اولیای خداست. پیغمبر اکرم

^۷. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۸۳.

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «لِي مَعَ اللَّهِ حَالَةٌ لَا يَسَعُهَا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ»^۸ من با خدا حالتی دارم که در آن، نه هیچ مَلَكِ مُقَرَّبِ راه دارد؛ نه هیچ نَبِيِّ مُرْسَلِي. عبادت اولیاء مال این مقام است. این حدیث را در کتابهای متعدّد نقل کرده‌ام؛ در «شراب طهور» هم هست؛ از طُرُق مختلف هم روایت شده است؛ هم سَيِّدِ بْنِ طَاوُوسِ نقل کرده است؛ هم دیگران نقل کرده‌اند. امام صادق علیه‌السلام مشغول نماز بودند؛ به یکی از آیات رسیدند؛ آیهی «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» یا آیهی «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»^۹؛ قطعی نیست. وقتی به یکی از این آیات رسیدند، آن آیه را در نماز تکرار کردند؛ مثل نماز امام زمان علیه‌السلام که «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» را صد بار تکرار می‌کنیم. حضرت در نماز، هنگامی که به یکی از آیات مذکور رسیدند، شروع کردند به تکرار، تکرار، تکرار؛ یک‌باره حضرت بیهوش شدند و به زمین افتادند. اصحابی که اطراف بودند، مُتَوَحِّش، آمدند دور حضرت را گرفتند؛ حضرت را به هوش آوردند؛ پرسیدند: یابن رسول الله چه شد؟ حضرت فرمودند: من آیه را آن قدر تکرار کردم «حَتَّى سَمِعْتُهَا عَنْ قَائِلِهِ مُشَافِهَةً»^{۱۰} تا این که آن آیه را مستقیماً از گوینده‌اش شنیدم؛ از لب‌های گوینده‌اش شنیدم. برای خدای متعال که لب و دهان معنا ندارد؛ این جنبه‌ی استعاری دارد. یعنی بی‌واسطه از گوینده شنیدم. فرمودند: «كَرَّرْتُهُ» به قدری آن آیه را تکرار کردم که بی‌واسطه از گوینده‌اش شنیدم. یعنی آیه که داشت از زبان امام صادق علیه‌السلام جاری می‌شد، آن را خود خدای متعال داشت می‌گفت. تعبیری از شهاب الدین سهروردی نقل شده است؛ می‌گوید گویا در آن شرایط،

^۸. مجلسی، اربعین، ص ۱۷۷.

^۹. سوره‌ی حمد، آیه‌های ۴ و ۵.

^{۱۰}. سید بن طاووس، فلاح السائل، ص ۱۰۷ و فیض کاشانی، محجة البيضاء، ج ۱، ص ۳۵۲.

زبان امام صادق علیه‌السلام، مثل شجر کوه طور بود. چطور در آن درخت، در کوه سینا، صدایی برخاست: «إِنِّي أَنَا اللَّهُ»^{۱۱}؛ این درخت نبود که می‌گفت: «إِنِّي أَنَا اللَّهُ» بلکه خود خدا بود که می‌گفت: «إِنِّي أَنَا اللَّهُ». مُنتها صدای «إِنِّي أَنَا اللَّهُ» از درون درخت بیرون آمد. شهاب الدین سهروردی می‌گوید زبان امام صادق علیه‌السلام در آن شرایط همین حالت را پیدا کرده بود؛ خدا بود که داشت آن کلام را از زبان امام صادق علیه‌السلام می‌گفت. لذا امام صادق علیه‌السلام مستقیماً از زبان گوینده می‌شنیدند. لذا فرمودند در آن شرایط، دیگر ظرفیت جسمانی و فیزیکی من تحمل نیاورد و در نتیجه بیهوش شدم و بر زمین افتادم.

عبادت اولیای خدا، یعنی نیت آنها، خالص است. چون اصلاً غیری برای آنها مطرح نیست؛ نه خودشان، نه دیگری. غیری نیست که انگیزاننده‌ی آنها، غیر باشد و لذا نیتشان و عبادتشان خالص خالص است. نیت خالص به معنای تمام کلمه، مال آنهاست و این در عالم بسیار نادر است. لذا این که «أَلْإِخْلَاصُ سِرٌّ مِنْ سِرِّي» اخلاص سِرِّی از اسرار الهی است؛ کسانی که به معنای تام کلمه، این سر در درون آنها وجود دارد، اولیای خدایند؛ پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه‌علیهم‌السلام اند. آنها هستند که به مقام اخلاص کامل رسیده‌اند. یکی از وظایف قلبی مهم سالک که کمال عبادتش به آن وابسته است، همین است که نیت خود را خالص کند. چون نسبت نیت به عمل، مثل نسبت روح به بدن است؛ مثل نسبت باطن به ظاهر است؛ مثل نسبت قلب به قالب است. لذا وظیفه‌ی سالک این است که روی خودش کار کند تا به نیت خالص برسد؛ منتها پله به پله و منزل به منزل این راه طی می‌شود.

^{۱۱} سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۳۰.

وظایف طبقات خلق در تحصیل اخلاص

عموم مردم باید تلاش کنند که نیتشان از شرک جلیّ و خفیّ پاک شود. شرک جلیّ به معنای مشرک بودن و بت پرست بودن و امثال آن است؛ شرک خفیّ هم به معنای در عمل، غیر خدا را مدّ نظر داشتن و انگیزه‌ی ریایی داشتن است. اشخاص باید تلاش کنند عمل خود را از ریا، عجب و غرور به عمل، خودپسندی پیدا کردن در اثر عبادت و از فخر فروشی به خاطر عباداتی که انجام داده‌اند، خالص کنند. این وظیفه‌ی عموم مردم در مسیر اخلاص نیت است.

خواص که اهل سلوکند، باید یک مرتبه بالاتر بیایند. باید سعی کنند از این که انگیزه‌ی عملشان طمع به دستاوردهای مثبت انجام، یا ترس از پیامدهای منفی ترک باشد، خالص شود. اهل سلوک باید به دنبال خالص کردن عمل خود از انگیزه‌های طامعانه یا خائفانه باشند. چون از دید اهل سلوک، طمع منفعت و ترس از مضارّ، خود مصداقی از شرک است. لذا باید تلاش کنند که محرّکشان در عبادت و طاعت، ترس و طمع نباشد.

وقتی بالاتر آمدند؛ یعنی اصحاب قلوب شدند؛ اهل محبّت و اهل جذب شدند؛ باز باید نیتشان را از این که آلوده به اّنیّت و اّنانیّت باشد و من در نیت آنها سهم داشته باشد؛ خالص کنند؛ ولو این سهم، رسیدن به مراتب کمال باشد؛ از هر دستاوردی برای خود خالص باشد. چون تا نفس باقی است، حتّی مقامات معنوی هم نفس را متورّم می‌کند. مشاهدات، مکاشفات و کرامات هم نفس را مُتورّم تر می‌کنند. و مادر بت‌ها هم بت نفس است.

مادر بت‌ها بت نفس شماست چون که آن بت مار و این بت اژدهاست

و لذا اهل قلوب نیت خود را از سهیم بودن منیشان در نیتشان، از این که من ببینند و خود را در نیت سهیم کنند، خالص می کنند.

اما اولیای کَمَل خدا که حقّ اخلاص متعلّق به آنهاست. آنها کسانی اند که در مقام اخلاص، خود را از رؤیت غیر حق به طور کلی، و از رؤیت عبادت و عبودیت خود، خالص کرده اند؛ فقط حق را می بینند و لا غیر؛ اصلاً عالمی نمی بینند؛ هستی بی نمی بینند؛ مخلوقی نمی بینند. و لذا اخلاص به معنای تمام کلمه، متعلّق به اولیای کَمَل خداست؛ چون در وجود آنها غیر خدا نیست. به تعبیر قرآن آنها صاحب قلب سلیم اند. امام صادق علیه السلام فرمودند «الْقَلْبُ السَّلِيمُ الَّذِي يَلْقَى رَبَّهُ وَ لَيْسَ فِيهِ أَحَدٌ سِوَاهُ» صاحب قلب سلیم کسی است که خدا را ملاقات می کند و احدی غیر خدا در قلبش نیست. احدی غیر خدا در هستی نمی بیند. چنین شخصی صاحب قلب سلیم است. قلب آن شخص سالم است. چون قلبش سالم است؛ نیتش خالص است.

سالک الی الله باید در این مسیر قدم بردارد؛ سعی کند از هر نوع سود و انتفاعی از رهگذر عبادت انصراف دهد؛ چه سود دنیوی، چه سود اخروی، چه سود نیل به مقامات معنوی. سعی کند سود و زیان خود و حتّی حَظّ نفس خود را نبیند. چون حَظّ نفس از عبادت خلاف اخلاص است. یک وقت شما عبادتی انجام می دهید؛ حال خوشی به شما دست می دهد؛ کیف می کنید. فردا همان عبادت را انجام می دهید؛ آن حال خوش به شما دست نمی دهد؛ این دو عبادت باید برای شما یکی باشد. برای عبادت کردن، عبادت کردید؛ نه برای حَظّ بردن؛ نه برای لذّت روحانی بردن. البتّه اینها مراتب بالایی است. منتها اخلاص هم مقام بلندی است. در پی لذّت روحانی بردن از عبادت بودن هم مغایر با اخلاص است. اگر همین لذّت و کیفی که از عبادت

کردن می‌کنم، در انگیزه و رغبت به عبادت سهیم باشد؛ خلاف اخلاص است. سالک باید روی حَظِّ خود پا گذارد؛ روی خودش، روی همه‌ی عالم و روی همه‌ی هستی پا گذارد؛ از همه‌ی آنها منصرف شود. این راه رسیدن به اخلاص و وظیفه‌ی سالک الی الله است. وقتی این‌گونه شد، چه در درون او، چه در بیرون او اصلاً غیر حَقِّی وجود ندارد. لذا وجود این شخص خالص است؛ آن وقت آن است که عبد، عبد مخلص خدا می‌شود. والّا تا وقتی در قلب انسان، غیر خدا وجود دارد، در انگیزه‌ی او هم غیر خدا سهیم و شریک است. لذا امام صادق علیه‌السلام در ادامه فرمودند: «كُلُّ قَلْبٍ فِيهِ شَكٌّ أَوْ شِرْكٌ فَهُوَ سَاقِطٌ»^{۱۲} هر قلبی که در آن شک و تردید وجود دارد؛ یا شرک وجود دارد؛ یعنی غیر خدایی وجود دارد؛ ساقط و از عرصه خارج است.



نائل ساختن عبد به کمالات معنوی منوط به خواست و پذیرش عبد است

همین که خدای متعال این حرف‌ها را به ما می‌شنواند، خبر خوشی است که می‌خواهد این مقامات را عطا هم بکند. امیدواریم ما هم برای پذیرش آن مُسْتَعِد و آماده شویم. اینها مقاماتی است که خدا عنایت می‌کند. منتها خدا به زور وارد عمل نمی‌شود. خدا به بنده‌اش اختیار داده است؛ حرمت اختیار بنده را نیز حفظ می‌کند. والّا خدا می‌توانست به زور و جبر و به شکل قَهْری، ما را به همان مقاماتی که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم رسیدند، برساند؛ در قدرت خدا بود؛ اما خدا بنا ندارد به زور و اجبار متوسل شود. قرآن فرمود: «لَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ»^{۱۳} اگر

^{۱۲} . کلینی، کافی، ج ۲، ص ۱۶.

^{۱۳} . سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۴۹.

مشیت تکوینی خدا تعلق گیرد، قهراً و جبراً همه اهل هدایت می‌شوند؛ و احدی غیر خدا را نخواهد پرستید. اما خدا بنای بر این ندارد. مشیت تکوینی خدا بر اختیار انسان تعلق گرفته است و حرمت این اختیار را خود خدا مراعات می‌کند؛ به زور کسی را به راهی نمی‌کشاند. جاذبه‌های زیادی قرار می‌دهد که افراد جذب طریق هدایت و کمال شوند؛ اما به زور و جبر و قهر، و با تلخی، کسی را به راه نمی‌کشاند. خداوند به پیامبر اکرم فرمود: «وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ»^{۱۴} بگو حق از جانب پروردگارتان آمد؛ هر کس می‌خواهد، ایمان می‌آورد و هر کس می‌خواهد، کفر می‌ورزد. حرمت آزادی‌یی را که خودش در آفرینش انسان گذاشته است، حفظ می‌کند و آن را نقض نمی‌کند. اما اگر شما با اختیار خودت اعلام آمادگی و طلب کردی، آن موقع خدا دست به کار می‌شود؛ همه‌ی مقاماتی را که اشاره کردیم، خدا می‌تواند به بنده‌ی خود بدهد؛ به میزانی که ما این مقامات را پذیرا باشیم؛ تمکین کنیم؛ تحمل کنیم؛ آنها را به ما عطا می‌کند. چون این مقامات بار سنگینی است که باید آن را تحمل کرد. گفت: هر که طاووس می‌خواهد، جور هندوستان را هم باید بکشد. امیدواریم ما مستعد شویم؛ آماده شویم. غیر ممکن نیست که خدا ما را به این مقامات برساند. فقط باید خواهان شویم؛ طالب شویم؛ آماده شویم؛ خودمان را در اختیار قرار دهیم؛ خدا ما را پله به پله در مراتب اخلاص بالا می‌برد.

از خدای متعال می‌خواهیم به برکت مخلصین درگاهش، که در صدر آنها پیغمبر اکرم و اهل بیت عصمت و طهارت صلوات‌الله‌علیهم‌أجمعین هستند؛ و به برکت صلوات بر محمد و آل محمد، حقیقتِ اخلاص را که سری از اسرار خودش است، در جان ما قرار دهد.

^{۱۴}. سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۲۹.